

۱۵ - خاتمیت و اجتهاد زنده

نقل از سومین نشریه سالانه مکتب تشیع

ذیحجه ۱۳۸۰ خرداد ۱۳۴۰

صفحه ۱۵۹ الی ۱۶۸

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

خاتمیت و اجتهاد زنده

عقیده به نبوت، مانند توحید، از اصول اعتقادی است که به اتفاق علماء، تقلید در آن جایز یا کافی نیست و باید هر کس با اتکاء به برهان و دلیل به این اصول معتقد شود و به گفته علامه حلی رضوان الله علیه: «کسانی که این اصول را با دلیل دریابند از ربقة مؤمنین خارجند و مستحق عذاب دائم می‌باشند».

این اندازه استقلال در فکر و آزادی عقلی در هیچ آئینی جز اسلام نیست. علمای اسلام و متکلمین بحث نبوت را دو قسمت نموده‌اند: نبوت عامه یا مطلقه، نبوت خاصه، پس از آنکه نبوت عامه را بدلیل حکمت و عدل اثبات می‌نمایند، به بحث نبوت خاصه که به اثبات نبوت خاتم انبیاء منتهی می‌شود می‌پردازد.

آنچه این بحث را تکمیل می‌نماید، بیان سر اختلاف شرایع و تعدد انبیاء و خاتمیت است که از کوتاهی در بررسی این بحث شبهه‌هایی برخاسته و مدعیان نبوت و پیغمبران ساختگی از همین نقطه مبهم بهره‌برداری کرده، و مردمی را منحرف ساخته‌اند.

بیشتر گرفتاری مسلمانان، پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا امروز با منکرین خاتمیت و مدعیان نبوت بوده و امروز هم کسانی است که دین و انبیاء را برای دوره‌های عقب‌ماندگی فکری و علمی می‌دانند و عقل و علم را در دورانهای پیشرفت فکر، برای تأمین مصالح بشر کافی می‌پندارند، مردمی که دچار بیماریهای روحی و عکس العمل اوضاع و بعضی مظاهر دینی نشده و تصمیم بر بی‌اعتقادی نگرفته‌اند، اصل توحید و نبوت عامه را با اندک توجه و استدلالی می‌پذیرند. آنچه امروز دشوار می‌نماید، توجه عامه درس‌خوانده‌ها است، به بقاء نبوت و دستور آن برای همیشه.

بیشتر متکلمین و علماء گذشته هم چندان به این بحث نپرداخته و سرسری گذشته و بهمان تعبداً اکتفا نموده‌اند، در زمان گذشته هم مثل امروز مورد ابتلاء نبوده، مثلاً فاضل مقداد در

شرح باب حادی عشر، پس از بحث نبوت عامه با چند جمله‌ای درباره علت اختلاف و تعدد انبیاء می‌گذرد و وارد بحث نبوت خاصه می‌شود، می‌گوید: از آنجا که به حسب اختلاف زمان و مردم مصالح مختلف است، مانند بیماری که از جهت دوره‌های مختلف مرض، چگونگی معالجه و مداوایش مختلف می‌شود و مزاجش متغیر می‌گردد، چنان که در زمانی معالجه‌ای می‌باید که در زمان دیگر نشاید، همچنین نبوت و شریعت به حسب اختلاف مصالح خلق و زمان و اشخاص متغیر و مختلف می‌شود، این علت و سرّ منسوخ شدن شرایع بعضی به بعض دیگر است، تا آن که نبوت و شریعت به پیغمبر ما محمد ﷺ رسید که شریعتش به مقتضای حکمت ناسخ شرایع گذشته و باقی به بقاء تکلیف است.

آنچه فاضل محقق درباره حکمت اختلاف شرایع به حسب اختلاف مصالح بیان کرده‌اند، تا حدی قانع‌کننده است، ولی با اعتراف به تغییر مصالح، ختم شرایع و ابدیت شریعتی برای چه؟ و تنها حواله به مقتضای حکمت قانع‌کننده نیست، توضیح آنکه پس از اثبات نبوت عامه، اگر برای همیشه یک شریعت و یک پیغمبر کافی است، تغییر و نسخ برای چه؟ و اگر کافی نیست چون مصالح متغیر و تکامل دائم است، پس حکمت ختم و ابدیت شریعتی چیست؟ از آنجا که پراکندگی و تلاش اعتقادی برای جوامع مرتبط بشری از هر جهت خطرانی پیش آورده که هرچه می‌گذرد محسوس تر می‌شود، شایسته است، علماء اسلامی این مطلب را بیشتر مورد دقت قرار دهند.

آنچه خود به آن معتقدم می‌نگارم و در معرض قضاوت اهل نظر قرار می‌دهم، تا اگر اشتباهی به پیش آمده رفع نمایند و اگر نقصی دارد کامل گردانند.

پوشیده نماید که در این باره فرصت بیشتر و بحث مفصل تری می‌باید که اجمال آن وابسته به توجه و اثبات چند مطلب است:

۱ - تغییر مصالح مربوط به تکامل است، تکاملی که در اینجا مورد نظر است، تکامل علمی و هنری و اجتماعی نیست، بلکه تکامل ذاتی و نفسانی بشری است که دیگر چیزها از آثار و لوازم آن می‌باشد.

این تکامل است که انسان را متدرجاً از حیوانات جدا و مستقل می‌سازد.

حیوانات نظام زندگی و حیاتشان از منشأ غریزه است و حکومت غریزه بر آنها به زندگی و ادامه حیاتی فردی و نوعی آنها سامان می‌دهد. اولین مرحله تحول از این عالم، ظهور عقل و

اختیار می‌باشد، هرچه عقل و آزادی در عمل قوی‌تر گردد، حکومت غریزه ضعیف‌تر می‌شود و به موازات آن احساس مسئولیت دربارهٔ عمل بیشتر می‌گردد، از همین‌جا تکلیف پیش می‌آید.

۲- این تکامل، نوعی و تدریجی است - در مسیر تاریخ افراد استثنائی از این قاعده و نظام خارج می‌شوند، مانند انبیاء و کسانی که مانند آنها هستند که وجود آنان دلیل بر جهش و تحول ناگهانی است.

تکامل نوعی و عمومی را در مسیر تاریخ می‌توان مانند شکل مخروطی فرض کرد که در رأس آن افراد محدود، آماده‌تری می‌باشند تا به حسب درجات بقاعده می‌رسد، رأس پیوسته پیش می‌رود و پس از چندی قاعده محل رأس را می‌گیرد، رأس که عدهٔ اندکی هستند دیگران را به دنبال می‌کشند و در هر مرحله‌ای طلیعهٔ تحول و انقلاب نفسانی می‌باشند.

۳- به موازات طلوع عقل و اختیار و آزادی و احساس مسئولیت در رأس یا طلیعه‌ها به قاعدهٔ تطابق نظام و پیوستگی عالم، تکلیف و بیان حساب عمل پیش می‌آید، یا به عبارت دیگر کمکی لازم است تا از عقل سرپرستی نماید، مبدا یک سره محکوم غریزه شود و این آزادی از دست برود اینجاست که انبیاء یعنی همان‌هایی که وجود فکری و عقلیشان جهش و برون از مسیر تکامل است به مقتضای مصالح زمان، یعنی حدود تکامل بشری برانگیخته می‌شوند، یعنی بعثت آنان در همان حد ادراک و مسئولیتی است که در طلیعه‌های تکامل می‌باشد، اگر تکامل به آن جا رسید که طلائع یا پیش‌درآمدها بتوانند با اصول تکامل پیوندند یا به عبارت ساده اصطلاحی مبانی اعتقادی و عملی دریابند و نظام فکری و عملی را تنظیم نمایند باید شریعتی آورده شود که راه و رسم و اصول و مبانی را برای همیشه تنظیم نماید و بشر را به حال خود گذارد. زیرا چنان‌که در نظام خلقت بیش و کم نیست و هر چیزی به اندازهٔ حاجت و ضرورت اعطاء شده، در نظام تشریع هم زیادی و فضول نباید باشد، در اینجا است که نبوت ختم می‌گردد.

۴- آنچه از بررسی احوال و اقوال و دعوت پیغمبران گذشته به گواهی کتب و دستورات و باقیمانده پیروان آنها به دست می‌آید دعوت پیمبران نخستین به مقتضای طلیعه‌های بشری در حدود پرستش خدای یکتا و پندها و ارشاداتی بوده، پس از آن آثار نیک و بد اعمال، در حدود ثواب و عقاب این جهان، سپس عالم دیگر تذکر داده شده، یعنی هرآنچه قابل درک

عقل بسیط فطری بوده. پس از دورانهائی دستورات و احکامی تنظیم شده و به صورت قوانین محدود به زمان و مقتضیات آن مردم درآمده، چنان که قوانین توارث به همین روش است، خواه نخواه دوره‌ای فرامی‌رسد که در طلیعه تکامل عقول، برای استقلال و به پاخواستن آماده می‌شود، در این دوره می‌باید پیمبری برانگیخته شود که رسالتش دستگیری و برای انداختن عقلای پیشرو باشد، این رسالت می‌باید، اصول اعتقادی و تکالیف و روابط عمومی را بطور کامل ابلاغ نماید، چنان که با نشان دادن هدف خلقت و تقویت عقل و اراده و تنظیم عمل، بشر هر چه بخواهد در مراتب ایمان و یقین پیش‌رود و بال و پر فکرش در هر مجال باز شود. آن اصول عقلی و عملی مانند نقشه روشن باید در مقابل فکرش قرارگیرد، تا برای همیشه و همه به مقتضای ظروف و استعدادها، وظیفه و تکلیف را تشخیص دهد و اعمال و وظایف روز را با آن منطبق گرداند، این دوره دوره ختم دین و کمال آن است. چنان که در دوره‌های تحصیلی و تکامل علمی و فنی باید دوره‌ای باشد که محصل پس از فراگرفتن حروف و کلمات و اصطلاحات، در این دوره مسائل عمومی و کلی هر رشته و فنی را فراگیرد و قدرت درک و استنباط هر مسئله‌ای را که به پیش آید بیابد این دوره کمال و ختم تحصیل است، گرچه پیشرفت علمی هیچگاه متوقف و ختم نمی‌شود، از آن جهت دوره ختم است که در این مرحله اگر بخواهد می‌تواند در هر رشته استقلال فکری و ملکه استنباط بیابد و در هر مسئله تازه‌ای نظر دهد.

پس ختم دوره کلاسیک آغاز دوره اجتهاد و ملکه استنباط است اگر این دوره نباشد، پیشرفت علمی متوقف می‌شود و کوشش دوران گذشته بی‌ثمر می‌گردد.

حقا اگر اجتهاد در دین متوقف شود، نه آنکه دین و کوشش پیمبران عالیقدر بی‌ثمر می‌گردد، بلکه دین از مسیر تاریخ و تکامل برکنار می‌شود.

اکنون باید نظر نمود که این مطالب کلی که عقل روشن بین و علم و تجربه، گواه درستی آن است با واقعیت و حوادث تاریخی تطبیق می‌نماید؟

پس از زمانهائی که مردانی به نام پیمبران آمدند و عمیق‌ترین تحول فکری و اخلاقی و اجتماعی را پدید آوردند، رسولی برانگیخته شد که نخستین دعوت و توجهش، تقویت عقل و آزادی آن از خمود و تقلید و موارث جاهلیت بود و همی کوشیده تا انسان را به خودش بشناساند و قدرت و سرمایه معنویش را به وی بنمایاند و آنچه موجب شخصیت و استقلال فکر

است، با آیات بینات و دستورات عملی بیان نموده، کتابی آورده که از جهت بیان حقائق و روابط و قوانین و رسائی، معجزه عقلی و باقیه است و سستی باقی گذارده که مبین مجملات و شارح کلیات و اصول تکالیف می‌باشد.

پس از آن درهای کوشش و تحقیق را براساس عقل و کتاب و سنت به روی همه بازگذاشته، آیا دیگر جائی برای تأسیس قوانین یا آئین‌نویسی باقی می‌ماند؟ آنچه نارسائی یا نقص به نظر می‌رسد و اعتراض می‌شود، یا از جهت کوتاهی فکر و جهل به این شریعت یا از جهت تأثیر از محیط یا دشمنی و بهانه‌جویی است، یا کوتاه و منحرف نمایانده شده است.

پس اجتهاد ملازم با خاتمت و نسخه باقیه آن است، یا اجتهاد، نبوت مقید و باواسطه می‌باشد و همان شرائط نبی را مجتهد، به صورت نازلتر و عمومی‌تر باید دارا باشد. نبی بلاواسطه از وحی می‌گیرد، مجتهد به واسطه، او کتاب می‌گیرد این از روی کتاب، او معصوم است، این باید عادل باشد، وی واقع را بدون اشتباه درک می‌کند، این می‌کوشد با احتمال خطاء آن را استنباط نماید، نبی بر همه آثار عمل اطلاع دارد و خبر می‌دهد، به همین جهت نامش بشیر و نذیر است، مجتهد با تشخیص حکم، به عنوان ثواب و عقاب تکلیف را بیان نماید.

مجتهدین اسلام، برای فهم و درک احکام، پس از ظواهر کتاب و سنت به آن اصول عقلی اتکاء می‌نمایند که متکی به شرع باشد زیرا همچنان که شرع بدون عقل درک نمی‌شود، عقل هم بی تکیه گاه شرع مستقیم نمی‌گردد.

اجتهاد از نظر قرآن

قرآن کریم بیشتر آیاتش دعوت به تفکر و تدبر و سؤال و تحقیق در دین می‌باشد. صریحترین آیه‌ای که اجتهاد را واجب کرده، آیه: آخر سورة توبه است، در بین آیات جهاد این آیه می‌باشد، که گویا جهاد را مقدمه برای این جهاد یا اجتهاد بیان نموده، جهاد باید محیط را آماده سازد و موانع را بردارد تا عقول برای اجتهاد آماده گردد.

و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين و لينذروا قومهم اذا رجعوا اليهم لعلهم يحذرون.

بادقت و تأمل در این آیه، وظیفه عموم مردم باایمان دربارهٔ فقاہت و اجتہاد و معنای آن و تکلیفی کہ فقیہ نسبت بہ مردم دارد استنباط می‌شود.

«نفر» دل‌کندن و بار و بنه‌بستن و کوچ نمودن و رمیدن است. گویا کسی که آماده فراگرفتن دین است. بپاید از هر چه دل بکند و علائق خود را سبک گرداند تا ظرف خاطر و ذهنش تهی و زندگیش سبک شود، از جمله اول آیه چنین استفاده می‌شود که کوچ نمودن برای تفقه و وظیفه عموم مؤمنین است، ولی برای همه امکان ندارد، با نظام زندگی کوچ نمودن همه نمی‌سازد. از «کل فرقه متهم» چنین برمی‌آید که از هر طبقه و دسته‌ای که امتیازات مخصوص نفسانی و حرفه‌ای و تربیتی از دیگران ممتاز و جدایش کرده، یک دسته آماده‌تر باید کوچ نمایند و از این دسته به «طائفه» تعبیر شده که مانند خونی که در بدن پیوسته می‌گردد و از حجرات ریه، هوا و قدرت می‌گیرد و به همه اعضاء و جهازات بدن می‌رساند، باید برای تحصیل و تفقه به مراکز آماده روی آرند و در میان مردم بگردند. و هر دسته، قوم و قبیله خود را انداز نمایند تا شاید عامه مردم اندیشناک شوند، آنگاه اندیشه و هراس در مردم پیدا می‌شود که متوجه به مسئولیت و تکلیف گردند.

علماء کلام و اخلاق به قرینه «انذار و حذر» گمان کرده‌اند که این آیه راجع به فراگرفتن اصول اعتقادی یا امور اخلاقی است با آنکه تفقه در دین که مبنای جامعش وظائف عقلی و نفسانی و علمی است، عمومیت دارد. و انذار و حذر درباره همه است، چون با هر تکلیف واجب و حرام، انذار از عقاب در ترک و فعلش همراه است.

غزالی می‌گوید: در کلمه فقه تصرفاتی شده، از جهت تخصیص نه نقل و تحویل زیرا فقه را اختصاص داده‌اند به فروع فرعی در فتوا و دقت و توقف نمودن در دلائل و دقائق آن و به پرگوئی کردن اقوال متعلق به آن. پس هرکس بیشتر در این مطالب سرگرم باشد و دقت نماید، فقیه ترش می‌خوانند، با آنکه فقه در عصر اول تنها علم آخرت و معرفت آفات و مفسدات اخلاق و مطلع شدن بر پستی دنیا و چگونگی روی آوردن به آخرت بوده، آنگاه به همین آیه استدلال می‌نماید که کلمه انذار ربطی به مسائل و فروع طلاق و عتاق و معاملات ندارد.

ولی آقای غزالی خواسته است، تفقه را تعمیم دهد و مخصوص مسائل فرعی نداند. با آنکه خود آنرا مخصوص مطالب اخلاقی گردانیده است. و جمله «ولینذروا» را شاهد آورده، با آنکه همه احکام مشعر بر انذار است، این آقایان علماء اخلاق و عقاید گویا انسان را تنه‌ا سرشته نفس و عقل می‌پندارند حوائج جسم و غرائز را در انسان نادیده گرفته‌اند، با آنکه انسان ترکیبی از جسم و جان و غرائز و اخلاق است و دین جامع همان است که همه در راه سعادت پیش برد و برای هر جهت احکام و وظائفی تعیین نماید، زیرا اختلال امر دنیا موجب اختلال نظم اخلاق و امر آخرت است و اخلاق جدای از عقیده و عمل نیست و همه اینها در یکدیگر تأثیر دارند. و بیان غزالی با معنای لغوی «تفقه» که کوشش و اجتهاد برای رسیدن بریشه و اصل را می‌رساند درست در نمی‌آید، آری بیان احکام هم تنها به عنوان امر و نهی موجب حذر نمی‌شود، مگر آنکه (چنان که روش قرآن کریم است) همراه انذار باشد تا تأثیری ایجاد نماید (لعلهم یحذرون)